

هو الله سبحانه

ستایش و نیایش پاک یزدانی بزرگوار که بنیان آفرینش را
 بر ظهور کالات مقدمه عالم انسانی بخواد که هویت نبوت
 بشود و آثار و احکام و افعال و ایمان و اسرار و عرض و نهود
 بشود و کرد و والو و حقیقت کنت کننا و حکیمان و احببت ان
 اعرف از مطلق صبح عیان نمایان شود و محامد و لغوت
 که حقیقت شاکسته بزرگوار بر الای که شمس حقیقت جهان الی
 و نیز محط عالم انسانی و مرکز سونات رحمانیت
 و مطلق آثار با هر حضرت احدیت و بطور شمس

مخلقت الخلق لا عرف ودر حقیقت مشهود بخلق یافت و توحیدی لازم
باشد و افاضات آنرا علیها الما اتمیز است و در بهت و اطمینان
ممكن نه هیچ هیچ

در این آیات و اقسام چنانچه بعضی و قایع مخالف کل
شعاع که محض بنیاد انسانی و با دم بست بیان در حمایت
از بعضی تا و اما و بحسب روان و شورش بیان و قیاسه جوان
سرد و دین پس الهی را بهمانه نمود و لولا امثالی بر این
اهل ایراد را در پیش ام و دنیا از بیگان و آتش ساز و نمود
سجده ان الله و عو حی سبحانی انما یسجد و صفت که کاران را بر
و قمران خوانند و روش در مذکران خوانند صورت انسان
و از مذ و سیرت حیوان پسندند و از آتش میل الهی را پسندند
فی الارض قالوا انما نحن مصطوفون لا انهم المفسد و انما یسجدون
لا یسجدون فی هذا لازم شد که محلی در امت انسان آتین

یزدان بیانی و دود و کجاست هوشیاری و بیداری را با کجاست

این مذهب بود و حضرت که در طریقت و فطرت جمیع موجودات
خودت و استعداد ظهور و نوع کمالات موجود یکی کمالات
فطریه که من و اون و واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری
کمالات اکتسابیه است که در حقیقت از تربیت مرتبیه حقیقت
در ایمان خارج ملاحظه نمایند که در اینجا و آنجا شمار کمالات
و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری
نصارت و خلاوت زاید الوصف است که بر تربیت
باغبان عینیت و روان مینشود چه که اگر بحال خود که است می شود
جنگ و آجام کرد و کل کشت و کشتاید و مریخی نیشاید و شایسته
موقوف و افزون خفت کرد و لکن چون در نظر تربیت و عینیت
مرتبی و راید بستان و کلمات مینشود - چمن و گلشن که در
از بار و اثمار بر وزن آرد و بگل و بریا چمن و می زمین جایز آید

تجسس و تحقیق و اینست جامع انسانی که بر کمال خویش
تکلیف شود چون حشرات محسوس شود و در زمره بهائم و سباع
معدود گردد و در مذکی و تیره چنگی و خون خوار کی بیاموزد و در رشت

حرمان و عینان پس ببرد

نوع انسان در بدوستان افاق که در کمال تنه خوانند و از بل
مرمعه سقیم و ناتوان همی که مقدمه آسب یا و اولیا و سبب انجمن
و حمانند طیب شفا خان حضرت یزدان بسیر عیانند و
افتاب فلک اشیر درایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری
که در حقیقت زجاجی انسانی انسرده و مخمور است بنام موقوفه
الهی بر انسان سرور و اسرار فرزند بعنایت فیض رحمانی
و روح سخانی زناش کرد پس باین دلیل جلیل به صیوح پیوست
که انجمن انسانی را تربیت و عیانیت و صیربانی حقیقی لازم و نیک
بشری را مضابط و رابط و مانع و دروغ و شقوق مانع جاذب و جیب

چونکه باغ افروزش جز بر تربت باغبان عثمانیت و فوفاست
حضرت احدثیت و سیاست عاقله حکومت آریش و لطافت
و فیض و برکت نیابد

و این راوع و مانع و این ضابط و رابط و این قائم و ساتوق و
تسلی و حافظ و راوع اول قوه سیاست است که شتعلق
بمعالم حکمانی و صورت مساوات خارجه عالم آنهاست و
سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و عقلت و عزت و
علم و شجاعت و هیئت جامع این نوع جمیع است و مرکز رتق
و تقویت این قوا سیاست و محور و اثره این موهبت ربانیت
خسروان عاقل و انسانی کامل و وزیر اسی عاقل و سران
شکر ماسل هستند

و مرتبی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدرتیه و وحاشیه و

وکتب منزل اسمائیه واسبیاسی الحی وخطوب سرخ حمامی وعلای بانی
چکمه این مهابدا وحمی وسطالع الهام مربی قلوب واور و احسد
و معدن الاخلاق و محسن اطهار و مشوق ابرار یعنی این نفوس مقدسه
چون توانی روحانیه نفوس انسانیه را از شامست اخلاق بر ذریه
و ظلمت صفات خبیثه دکن فست عواطم کوبیده نجات داده
حقائق بشریه را با لوازم حقیقت عالم انسانی و ششگون روحانی
و فضائل و فضائل مملوئی منور نمایند تا حقیقت نور نبیه قنات کریم
احسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
در جویت مقدسه انسانی تحقیق یابد این است بفیوض خیات
جلیل این مطالع ایات الهیه خالق صافیه لطیفه انسانیته مرکز
سوحات مقدسه روحانیت کرد و در بیان این وظائف
مقدسه بر امور روحانی و خالق و جد نیست تعلقی
بشئون جسمانی و امور سیاسی و بشئون دنیوی خداست بلکه
قوای قدسیه این نفوس طایفه طاهره در حقیقت حال و وجدان

و هو یستروح و دل ناله خداست نه آب و گل و راه است
ایا این جنات مجروره در فضایی جهان فرای رود خالی مرتفع نه خاک
و ان ترابی در خف در امور حکومت و رعیت و سانس
و موسوس نه آشتیه و نه اراده شجاعت قدس الیه مخلصه و صند
و بقیه ضیاء سمع و بصیرت ناله ناله در احسان و در امور سانه
نحوه است و سمع و بصیرت برادر میدان نیست و در پاست نه است
چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را
مرجع تحریر است و مصد رعیت برادر است و رعیت و رعیت
و رعیت و رعیت خصال انسانیت را مرکز مقرر است و
مرجع مقرر است این امور تقاطع امور سیاسی اندرند و در
نحوه است این در این کور عظم و رشده و بلوغ عالم این مسئله
چون بسیار هر صوص در کتاب الی المنصوص است و باین
نص قاطع و برهان لایع کل باید و امر حکومت را خاضع و خلع
و باین سرسلطنت را منتها و طایع باشند یعنی در اطاعت

و حیویت سهر پارای رعیت صادق و بنده موافق باشد
چنانچه در کتاب محمد و ایمان و بیان باقی ابدی رحمانی که
امریش قاطع و غیرش ساطع و صحیح صادق و جامع است نبین
صحیح میفرماید امر مخصوص این است

یا و لیا و القدر و المنان ملک مظهر قدرت و مطلق عزت
و مروت محمد و بار خدایان و عاکد حکومت ارضیان
نقوس حمایت شد و قلوب را از برای خود مقهور داشت تراغ
و جدال نمی نمود نه عظیمانی کتاب خدا مرید
فی هذا الطهور الا عظم و عصبه من تحت الحو و ریه بطراز الانبیا
انته بود لیک مظهر حکم و مطلق امر که بطراز عدل
و انصاف تشریف بدو کامل اعانت ان نفوس لازم

و تحسین بر سر ساله صریح که محاط با بعضی از علما و می دانند

بک فقره از این رساله مبارکه این است

حالا باید حضرت سلطان حفظ الله تعالی بجنابیت و شفقت با
این حزب رفتار فرماید و این مطلب را نام که بینه الهی عهد
بنماید از این حزب جز خداوند و امانت امری بظاهر
نشد که منقاد را بی حسابان را بی حضرت سلطان فی باشد
هرستی باید مقام سلطان شریک ملاحظه نماید و در آن خاصه باشد
و با مشرکین عالم و دین و ملت سلطان هر قدرت و رفعت
و عظمت الهی بوده و مستندین با کرم با جدی مد این
مخدوده کل و سرافقند شاه و کواهند و لکن ملاحظه شوند سلطان
من عند الله بوده و از کلمات بسیار و اولیا و اصحاب و علوم
حدیث حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله انجز الی
الجزیه بقصر ام لا قال بلی بالقصر لعصیر و الله الله منع لغز و وند
و این دو کلمه بیت نزد مستبصرین چه باقی قصر که در عین مد الله بودند

نهی میفرمودند و همچنین در آیه مبارکه و طبعوا الله و طبعوا
الله رسول اولی الامر منکم مقصود از این آیه ولی الامر در مقام
اول در ابتدا ولی امر صلوات الله علیه بوده و هستند و ایشانند
مطابق هر قدر است و مصداق را سر و مخازن علم و سطات حکم الهی و در
رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوک
که بنور عدنان فائق عالم مستور و در پیش است امید آنکه
از حضرت سلطان نور عدلی به تشریق بنمایند که جمیع حزب هم را
احاطه کند کل باید از حق از بر آید پس بطلند آنچه را که امروز
سرور است الهی و سید می فرستد و مقصودی
و محسوسی اشکات بالاسرار التي كانت كنهية في علمك
و بالایات التي منها الضمير عرف غایتك و بالمواعج بحر
عظمتك و سمای فضلك و كرمك و بالآثار التي هي
فی بسملك و بالآثار التي ذابت فی حجتك انی بد حضرت
السلطان بقدرتک و سطاتك لظهور منه ما يكون باقیاتی

ng page

بدو بیضا بنمایند این امر است از ذوالفیض و بن و لصوص
تمامه که آب عذیق است این معلوم است که حکومت بالطنج
راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت مایه
وجود و در حفظ حقوق عاقله تبعه و زیر و ستان را عجب و
مانع در دفع شرور متعديان سماعی و صائل است زیرا
حرکت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت
سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح
المانی مستور نظر اعلیحضرت سربار ان است و این قضیه
امری فطری است و اگر چنانچه فوری در راه است امانی و محوری
و رعیت و سعادت امانی و امانی حاصل کرد و این را
عدم کفایت پیشکاران و شدت صورت و جهالت
بدخواهانی است که بیابان عظیم طاهر و در سنون چلنای هر
محرک منت ذرا اول و آخر نزد القدر کائنات نماند

لعن القدر من یقطنها

این سبب بخیر و نیکو می باشد و این سبب سال است در معابر
و منا بر و مجالس و مجالس در حضور اولیای امور نسبت
باین خراب مظلوم تهمت فساد میدهند و نسبت عداوت
روا و استناد میکنند که این خراب مجرب عالمند و مفسد خلایق
آری و مفسد آفاقند و مفسد خلایق عالمی الا خلایق علم عیسیانند و در آن
طنینان و شمرینان و دولت و وعد و جان رعیت مفسدای
عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت با هر خراب و مکر و ویرانگر
آنچه عالم معلوم و مشهور و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر
و بیان چه تو مفسد و مفسدان که مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر
المفسد من المصلح خویش بود که محکم بجز به اید میماند تا مکر
روی شود و آنکه در او غش باشد حال بی حجابی الهی بشکری
الطاف ربانی پرور و ازین که عادل حقیقی برود از روی
اکرام و رفاه بر باد است و این را مکر و مکر و مکر و مکر و مکر و مکر

بهره‌مند و وظایف هر یک را به خود اختصاص داده است

و حال آنکه خطبه علماء و فرایض فقهاء مطبوعات مورد و حیات
و ترویج شوند در حمایت است و هر وقت علمای دین بپسین
و ابریکان شیخ متبیین در عالم سیاسی مدخلی بستند
و برای نرود و تدبیری نمودند نسبت به کل بود و بدین
تغییر و تسبیح نمودند که تا سره فساد و فروخت و بیزاری
عناد و جهل و افسوس ملک است تا راجع و تالان و غارت
ایستاد و عوامان و اولا و اولاد و حکومت صفیه علیه الرحمه
سبب البیرو علمای و افسوس سیاسی ایران نمودن و خستند
و علمای و افسوس و تدبیری ساکتند و در این نمودن و درسی
که نشان است از حرکت صورت حضرت و شیخ با کت کرد
مالک و محو و مبعود و قاتل ترکان و بیدار و غارت

وایمیل در دست بیگاه او و عظمت ما هر
معدوم شد و دولت با هر صفت و کثرت ظالمان است
تظاول کشوند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان بپزند
نفوس مقتول گشت و اموال منسوب بزرگان مخصوص
شدند و املات مخصوص بعمو و اقربان و پیران شدند و
جهانبانی مشغول بر ویران زمام حکومت و دوست
درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و سنج
خون خواران پرده نشینان آسیر شدند و کوه و کال و دیگر
این شهره مدحت علمای این مفضلای شرح مبین امور سیاسی

و نویت و یک علمای امت در بدایت حکومت علمای
اقامه خاں در امور سیاسی طرحی تازه بخت کردند و بر فرقی
ایستادگان خالک مذلت بخت کردند و بر تعیین سلطنت را فی زو و
و در تشریفشان اربابان نعمه و نوالی بنواختند و عریده و صفو

انداختند و علم اختلافی بر او افتاد است نه بطوفان طغیان بر خاست
و قبل فتنه و آشوب مسئولی شده هیچ شیء بد رخ نمود و هیچ
عصیان با وج آسمان گرفت سران قبایل سرور و ریاض
و تخم خصوس و در کشتزار مملکت کاشتن و بجان یکدیگر
افتادند امر بامان مملوب شد و عهد و پیمان بشوخی کشت
سر و سامانی نهادند و امر و امافی نمودند تا آنکه واقعه فاصلا کرمان
بوقوع پیوست و بخار فتنه و شاد و شست قطع و ابر قوم
فاسقین شد و قطع ریشه سعیدین گشت

و آنچه تا آنکه در زمان خاقان مستغفور بود که پیشوایان بازرز لرزه
و دلوله انداختند و علم مستغفور بر او افتاد و سوار جها و بار و
ساختند و با طبل و دهل قطع بل نمودند تا بجهد و د و لغور
رسیدند چون آغا از جویم نمودند بر جوی که بختند و در میردان
جنگ یک شلک گفتگست از نام و ملکیت گذشتند

و عمار و دراز و سیاه و سرد و دراز و پهن و
مخل منقصر و در شواطی رود و در سر و پهن و شست سخان
سکر و در این و در پهن و شست و در شست و در شست
و در شست و در شست و در شست و در شست و در شست



عظیم و در شست و در شست و در شست و در شست و در شست
مطلوب و در شست و در شست و در شست و در شست و در شست
بنیادی طبعیان کند و شست و در شست و در شست و در شست
از روی جنون و در شست و در شست و در شست و در شست
شکستی خواست و در شست و در شست و در شست و در شست
و در شست و در شست و در شست و در شست و در شست
زبان را نهند و در شست و در شست و در شست و در شست
و در شست و در شست و در شست و در شست و در شست
خواه با او را و در شست و در شست و در شست و در شست

و خاسا نرا محبوب آفت و چون بمقصود خویش موفقی شود
رسد و که پیش که گفتند عرض بسیار سلطنت نمودند و دست
قطا و لکچران و حکومت کشودند و فتوحی بخشید و اراغ و قطع
و جمع برده خاستند ابروی تروت بر تختند و غبار ظلم سرانجام
سختی روا دادند که درین بین بیچاره نام کم کردند و شمر نصیبت
میتد المسلمین را رسوا نامزد و افشوس و حسرت از این حرکت
ورود لها می عالمیان برافزودند و قلوب جهان جهانان
بر مظلومیت ان جهان بان بپوشد عاقبت اصرار بر خنک
نمودند و پیچ و خنک بسیار نمودند صلاح بستند و علان
حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس و روس
مایوس و سپاه لشکرش یکایک بیرون از جهانند
و مردانش ناتوان و دانشش بیحیول است و حکومتش
بی قوت و شوکت است اماست قاهره سیم و ملت باهره
جما و کنند و بنمایند و بر اندازند شمشیر آفاق شویم و سرور

الحمد و دول علی الاطلاق و چون شایع این حرکات
اشکار شد و طرأت این افکار پدیدار شد و بدو در هر
کوتی نقیصت میخسود و دولت و رعیت زمین بگون
یکبار باین زمین شد و میدان حارب از تنهای کشت منظر
میب عموم رعیت جام فلا کشیدند و سیصد هزار جوانان
و نور سیدگان ملک ز هر دهاکست چشیدند چه بیابانهای
عظیم که با خاک یکسان شدند و چه خانه انهای قیامت که زمین
و فتنه شد هزاران مردم محبوره مطبوره شدند و لایات
ابا و خراب ابا و کشت خرابی بسیار رفت و مردوت
دولت و رعیت محب و تاراج و دو که در رعیت از وطن
مالوف مجبور بهجرت شدند و جمیع غفیری از سران ملک
و بر حکان و لایست بعد از فقدان مالکیت لاند و ایشان
سرکته نمود و طهالان خرد و سال پس بران سال خورد و بهر
سامان سر کرد و ان و شست و بیابان کشیدند علمای پیر و

که لشکر الحروب و حتی علی الجهاد میزدند و در صدد اولی
فرمایا و این الملامذ و این الناس جدا کردند و بحرب قلیل از هر
جزیل و ثواب جلیل که شستند و در و بطراز آوردند و این نصبت
که بری نواز احمد که در سجاسته که یکم در میر لاه و او سیاست و تربیت
خانه و کاشانه خویش نشاند و از آن کاشانه خویش بحیرت در هر
امور مملکت و در عیثت مدراخت لایمانند و در معضلات امور

سیاسی معاندند و چون مر اجبت بتاریخ غنائی از این قلیل و فایز
یجد و بی پایان بانی که که اسماست بحسب مدراحت و توسعای
وین و در امور سیاست بود و این نفوس مصدر تشریع حکام الهی
بستند و تسخیر یعنی چون حکومت در امور کلیمه و بحسب
مقتضای تشریع الهیه و حقیقت احکام ربانیه را بتفسار
نماید آنچه مستطاب از احکام القه و موافقت تشریع القه است
بیان نمایند و دیگر در امور سیاسی و در عیثت پروری و
ضبط و ربط و ماسم امور و صلاح و فساد ملک و تمشیت قوا

و قانون مملکتی و امور خارج و داخل و طایفه اهل
در جمع انحصار و قرون اولی مصدر تعرض با حجاب الهی
و تعرض بمقتضی بایات الهی استخاصی بوده اند که بظاهر
حکایت علایق است و تقوی حقیقت الهی از قلوب ایشان کجاست
بصورت دانا و تحقیقت نادران و بزبان نادر و بجان
حاجد و کسب عابد و بدیل بر تقدیر بودند مثلاً در زمان که
نفس روح بنشیند میحالی جسم عالم را جان بخشد و نفحات قدس
عیسوی عالم امکا را در آن میگذرد و داشت علایق نبی است
شمال خاتم النبیین را بر آن جوهر وجود و جمال میبود و روح
زبانان عرض که میبودند و است از نمودند و میگردیدند
و در میر خوار شدند و است نمودند و حضرت را در او
خوار یولین را عفو است نمودند و است لغت و است و او آوردند
فوتی قتل و او اند و طرد و جسم کردند و عفت
نمودند و باشد عذاب میسید و درم اطرش است و است که

این تعرض داشته و نعمت و عقوبت کل اند جبت
علمای امت بود

و همچنین در زمان سر وجود حبال بود خود مودید
بمقام خود حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمایند
مستحق ترین محترم ترین مایندین و مکارترین علمای یهود و نصیبان
عنوان و کهنه جلول حسود و بودند مثل ابو عاصم و ارجب
و کعب بن اشرف و نصر بن حارث و عاصم بن ثمال
و حتی بن اخطب و امیه بن حلال این مشویان امت
قیام بر لعن و سب و قتل و ضرب این فانیاب مشرق نبوت
نمودند و خیانت طغیان و در اذیت شمع انجمن عالم انسان
داشتند که آواز می نیتی بابل با او ذیت فرمودند
و لسان بش که کشور ند پس ملاحظه نمایند که در هر عهد و عصر
ظلم و در حر و حصار و جفا سیست یابد و جو ر جدید از بعضی علمای

سیدین بود. و اگر چه حکیم است تعرضی کرد یا تعرضی نمود
صحیح لغز و طرز و اشار و همسر این لغوس بر طعنان بود و همچنین
در این وقایع اگر بشکرت و قیقت ملاحظه نمایند آنچه شایع و واقع
از اعتساف غلامی بی انصافی بوده که از تقوا علی الهی محروم
و از سر لعلیت التمد بهجور و از انار حقد و نیران حسد و رجوت

و خروستند

و اما و اما یان پاکت دل پاکت جانند هر یک رحمت
نمودند و موی بخت رحمت شمع بدایت نمود و معراج عنایت
بارت نمود و حافض شریعت میران عدالت و مسالمت
امانت صحیح و قند و نخل باسق خجرا مسعد و تخم و بیاض طبع
عرق فاسد و معین باء عذب حیوان مرتبی لغو شد و بدشتر قلوب
مادی است و منادی حق بین بی آدم است کبری می کنند
و رایت علیما جوهر و جو و ند و لطائف موجود و منظر نیکو

ضرورت است چه که بدین این روال بطریقی است و سلا
خیاب و امنیت و سعادت نیاید عزت مقدسه انسان رخ
تخاید و معشوق مال چهره نکشاید که شور و استیلا با و نگیرد و
الحد و قریب از قریب و بر همین نیاید عالم حفظ نشود او هم نشود و
استواند راحت جان و اسایش و بدان میرسد و منقبت انسان
جلوه نکند مجمع منوبت رحمت نفوذ و حقیقت انسان کا شرف
حیات امکان نگیرد و دوافد حکمت کلمه بدین نشود قوت
جلیله پیوخ نیاید و الکشافات عظیمه حصول پذیرد مرکز خاک
مرصد افلاک نشود و صناع و بدائع حیرت بخش عقول و
افکار تکرر و شرق و غرب عالم مصباح است نتواند و قوه
بجای اقطار افاق را مواصلت ندهد و این جنوا بطور و روال بطور
اساس بنیان سعادت و بدرد قمر غایت است شریعت
و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت
جامعیت بشریت است و چون بحکمت و قیوت غایتی و بصیرت حدیثی

مشهور و کرد که شریعت و نظام ر و ابط ضرورت است که
بسیع از حقوق ایشان است و الا نظام نیست اجتماع کرده
و علت اساس و سعادت جمعیت فایده بشریه شود که معیت
حکومتیه بشاید شخص انسان است چون از اجتماع فرودیه و غنا
مختلفه متغایزه متعارضه موجود است بالضرورت و عرض
و مطرح امر است و چون از عقل خلط جاری کرد و طبیب حافظ
و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و بشیر مج عرض پر داند و در حقان
و دو خالق عظم و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج
و وسایل و حوائج تحریری نماید و بریات و کلیات را فزون
و تمیز دهد پس که نماید که تفاضلی این مرض صیت و مقتضای
این عرض دهد و معالجه و مداوای او را این علوم شکر که علاج
شایع و دواء کافی نیست از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و
سرفراست بجهت است اجتماعیه و یک کل عالم معروض رهن
و آیت و در تحت تسلط امراض تنوعه است شریعت

[illegible]

وایمانیان سابقین فی حضرت بعضی قوا عدد بزرده و در استند
لاحق واقف گشتند و بعضی از قوا عدد را تعدیل و بعضی را تصدیل
و برخی را باستبدیل نمودند و پس نمایند باری بر سر مطلب برو
شرعیت بشما به روح حیات است و حکومت عمت بر لاله
قوه نبات شرعیت مدر بان است و حکومت ابریشیان
و امین در و کوکب نامان چون فرقدان از ان قوا مکان بر ملل حیان
پر تو افکنند کی جهان جان زار و است کنند و دیگر می آخر صده کیس از
کهن کی محیط و جدا شد از دشتان بید و دیگر می بسط خاکد از
جست رضوان این نوع و خاک رشک افلاک کرد و
این طلسم که تا یک عبطه عالم انوار از جز جمیع بر چیز و
در سطح موبست بر بزرده و لغز غنا بیت مشک و عنبه بر بزرده
وز و استسم جان بر بزرده و در زمین این بهشت است
کیه و در موبسم شب بار و نشین آید بر سجده باغ کیهان را طراوت
بدو بخشد و افق اب عزت قدیمه افاق امکان را در و

کجاست که بگویم محبوبت رحمانی و در کلمات همین بزرگوار
 میفرماید قل الله است مالک الملک التوتی الملک من قضا
 و تنزع الملک من من ثانی پس بجا بود و میسر شد که این عطفیه محبوبت
 الهیه و منحدر باریه است و همچنین در حدیث صحیح بصیرت میفرماید
 السلطان ظل الله فی الارض با و یخونون این مخصوص حق چون بنیان
 مخصوص است و یک کفر غاصب نامحبب جز عزم و اصرار سلطان
 و چه تصور سید لیل و بر بیان ملاحظه فرمایید که در این مبارکه و حدیث
 صحیح بیان باری است نه متعبد و نه مکرر عموم است خصوص محرم
 اما شایان نموده ای و معافم بفرمایید در کلام آخرت و حقیقت
 بر و حایثه است و حقیقتش این و لاییت حضرت رحمانیه کمال
 جلالتش این غیاث سبیل رحمان است و تاج و تاجیان و توار
 محبوبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیبتش این بختگاه
 قلوب است و در یک مصیبتش این عظیمش این معقد صدق عالم
 حکومت جهانیان جهان چو دانه آب و کل و مالک الملک

قدیم را خافضی و موسا بنی است اما در عالم ناموس است سریر نشان
حیرانت و صدر جلالتان جفت نعال اوج عرسان
صفیر عمو بیت است و ابوالان سلطنت نشان کوشه عزالت مقصود
عمور را قبور مطهر نشانند و جنت افاق را مشقت لاطاق
سروست و کج را رحمت و رنج دانند و جنت بی پایانه مشقت
حان و و جدان چون طیور شکور در این دایره غرور بداند
چند قناعت نمایند و در حد لقیه کوی بر شاخا بحر مدین
طبع فصحیح و نعلوت حتی قدیم پروازند باری مقصود این بود که
بصیرت این صحیح و این است لطف موهبت رب عزالت
و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت مرتب جنت
که شکر یاران کامل و با دشمنان غافل شکرا نند این الطاف الیت
و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل محبت باشند و عدل محض فضل جز
باشند و لطف موهبت انوار غائب غایت باشند و محاب رحمت

داییت یزدان بامسند و اسپت رحمن

حکومت رعیت پروردو واجب الاطاعت است و طاعتش موجب
 قربت عدل الهی مقتضای رعایت حقوق رعایا است و آن
 ربانی مریضیاست بخون متغایلد رعیت از برپای حق سیاست
 و رعایت وارد و موسوس از سانس چشم رعیت مملکت در صورت
 حمایت ملوک است و امانی در پناه و صراحت با دشمنان ملوک
 سلوک کفر با رعیت مسئولان رعیت حکومت رعیت است بر احسن
 بامسند و کرمات علایق با شمس و طاریات جمع حقوق رعایا
 و برپایا با جمیع قوی محفوظ و مشغول فرمانبرداری و رعیت و رعیت
 به بعد و زویر و سنان را بطوط و مسطور و زویر و چه که رعیت نو و رعیت
 الهیه است و قهر امانت حضرت حدیث بحمدین رعیت
 اطاعت و صدقیت مقرر و ضوابط بر لوارم بخودیت خلوص
 حدیث بخودم و حسنیت و شکر امانت مقرر و ضوابط با کمال علم و رعیت

مالیات میاید و نهایت رصاییت را میباید حاصل نمایند و
از تریبید علقه شایان باید بشماران که منتهی شود و در نهایت حکومت و
چیز پیر غارت سریر سلطنت باید تا احوال و جان نمایانید چه که نماید این
معاظم و عمر داین مطلقا و عهد عائد بر عموم در رعیت که رود و در حصول
خط خط و در حصول مقاصد که هر یک از شهر یک است و بهیچ شومند حقوق طبایست
و منون متعادل و در کل در حصول جمایست پروردگار در دعا اول

روست و حکومت و در مثل مانند بر اس و دما حضرت و اما مالی و رعیت
بشایسته احضار و جوارح و ارکان و بهر ارباب و دماغ که مرکز خوار و رعیت
و در تمام جسم و احضار چون قوت غالبه یا بد و نفوذ و کماله علم حالت
انوار و در بوسه لطیف است پرواز و تدبیر جوارح ضرورت که
و تمهید نواح و نواح مستقیم و جمیع نواح و جوارح در عهد اساسی و
نهایت از اینش بحال برایشان میبایند و اگر در نفوذ و نفوذ قوت حاصل
شود و در قوت و تصور و در ملک بدن و بران که در و در قوت و نفوذ و در

و بر آنکه گویند آنست که بولی خود و معاودت همایشان هیچ جز آنکه در همه
چونجی اسی حکومت نماند باشد و فرمایش غالب مملکت از ایشان بدو رجعت
اسایش و اگر تو مشغول گردی و بیایان سعادت و بدو رجعت شمر از آن
و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و روح و مانع و لایع
حاکم است و چون حکومت ثبات بخیریت بود و رجعت بود طایفان بخت
قیام نمایند و رابط ایام محکم گردد و وساطت از میان حکومت مملکت
و قدرت تمام عجزت و بخت شایسته و قهر و رجعت نماید و بهشت نیست که در
نهایت لغو و تحقیر باشد چون جمیع افساب که در سطح و سطحی محض در افت
حرارت تمامها و رابط و وساطت و طویر و رجعت از میان و چنانکه تا بدو
و محرق گردد که هر یک حقیقت عاصی و طاعتی و تقاطع و تقاطع و تقاطع و تقاطع
نمایند هر حکومت را هر دو سلطنت و قاهره و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت
و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت
جمع مرتب به رجعت تمام در دو قیاس و در رجعت و رجعت و رجعت و رجعت
و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت و رجعت

ای اجبای کلمی کوشش بآیند و باز خفته جوی احراز و اگر بوی فساد و بی نظمی
استقام نماید و لوطا شخص خطری باشد و عالمی نظری بداند و حال رجاست
و مخالف آمیز و بجلال حسن زیوانست و اگر مبنیان ناقص عمده و بیانست و مردود
دگاه حضرت حسن شخص خیر و بصیر جوان سرچ غیر است و سبب فلاح و مصلای عالم
کسی و مصیبت بوجیب ایمان و ایمان در خیر عالیا که کوشند و در راحت جهانیان ای اجبای
الهی امین رحمانی و در و در و نیست و امر بدیع را موصوفیم عصر جدید آغاز نشاء اولی
است و این قرن قرون بزرگ و در خد او خد کما آفاق احکام از شئون خیر و احیای عرفان
در تون صورت است و شوق و غریب عالم از تفکرات قدس مغرب و مسطر هر چه خلق جدید نهانست
صبا و صفت و شکل امر بدیع و در غایت قوت و طراوت کوشش مونس بر بزرگوار و جلال
الهی گشاید و در صدق نیست با خلاص فطرت و طیب طبیعت و خیر خواهی و دولت
بیضالی بنامند و تا تخمین عالم و مجمع اهم مشبوت و محقق گردد که شمع روشن عالم انسانی و کل گشت
جهان الهی بسند گشتاری ندارد و نه مال آمل بری نیار و در رفتار و کردار لازم بالقوه جمیع
اشیا بر سبب جمیع اشیا نبات جمعی سهل الحصول اند و بعضی صعب الحصول اگر چه فایده انسان
بالفعل با یدایت حسن باشد و است موصوفیم حضرت یزدان و السلام علی من اتبع الهدی

بسمی طبع درت پریشان

عنه محرر ۱۳۱۲